

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بعد ایشان عرض کردیم مرحوم شیخ سیر کلی بحث هایش چون حالا این مکاسب را هم چاپ کردند، مکاسب اگر بخواهد چاپ جدید بشود چون بحث ها که پشت سر هم می آید هم موضوع دست آدم نمی آید هم خسته کننده است، یک موضوع های انتزاعی محقق کتاب اضافه بکند، شکل کتاب ویرایشش قشنگ تر می شود هم سر و ته بحث معلوم می شود چون این جور که خوانده آدم نگاه می کند نمی فهمد کجای کار است، عرض کردیم شیخ بحث را به این جا رساندند که آیا در باب معاطات قصد ملک شده یا اباحه قبول کردند ملک، بعد آیا ملک برایش مترتب می شود یا اباحه، قبول کردند ملک، بعد که آیا که این ملک حاصل شد لازم است یا جائز است این جا هم قبول کردند لازم است، این که قول الثانی لا یخلو عن قوتین، این وارد این بحث شدند که این ملکی که در باب معاطات است یک ملک لازم بود، آن وقت ایشان فرمودند به این که اوفقها بالقواعد اول و تمسک به استصحاب کردند، عرض کردم ایشان در وسط هم یک مطلبی را گفتند که من توضیحش را ندادم و این را ان شا الله در وقت مناقشه می گوئیم، می گوید اگر آقایان دقت بکنند چون بنا نیست که سطح عبارت ایشان خوانده بشود ان شا الله مطلب ایشان روشن می شود. این دلیل اول ایشان که استصحاب بود، البته عرض کردم در استصحاب اشکالاتی شده یکی این که استصحاب کلی است، کلی قسم سوم چیست، شک در مقتضی است، اشکالات هم مال افراد مختلف است، یکنواخت نیست، شیخ می خواهد بگوید که استصحاب شخصی است، کلی نیست و اشکالاتی که مطرح شده قابل دفع است اما خب اشکالی که به شیخ می ماند همان اشکال شک در مقتضی است انصافا و طبعاً عده ای هم سعی کردند مثل آقای خوئی جواب بدهند و این نکته فنیش این نیست که آقای خوئی، نکته فنیش این است که شیخ که شک در مقتضی را در استصحاب حجت نمی داند، استصحاب در شک در مقتضی حجت نیست در شک در رافع یا مانع حجت است چون این مطلب در روایت نیامده کلمه مقتضی در روایت نیامده این استظهاری است که شیخ از مجموعه ادله کرده است لذا اگر آقایان یادشان

باشد هم ما در بحث هم اگر بخواهید مراجعه بکنید مرحوم آقای نائینی هم مبنایش همین است شک در مقتضی را گفته، استصحاب در شک در مقتضی را جاری نمی داند، خوب بنده هم مبنایم همین است و آن جا عرض کردیم خود نائینی هم برای این کلمه مقتضی و رافع و مانع دو سه تا معنا کرده است، این به خاطر این است یعنی اگر کسی گفت این جا شک در مقتضی است یا شک در مقتضی نیست آن نکته فنیش روشن شد که اصلا آن شک در مقتضی در باب استصحاب یعنی چه، آن شک در مقتضی یعنی چه و بنده عرض کردم چون این جا دو تا از بزرگان با همدیگر بحث کردند که فعلا نمی خواهم وارد بحث بشوم، عرض کردم این عبارت در این عبارت نیامده، مراد آن عبارت مراد از شک در مقتضی این است چون ما به فهم عقلانی هم مراجعه کردیم، البته ایشان تمسک به روایات کرده مرحوم شیخ شک در مقتضی از کلمه لا تنقض، عرض کردیم لا تنقض در اصل به معنای شل شدن است، نقض الحبل نه پاره کردن است، نقض الحبل مثلا ریسمان را بگیرد نخ نخ بکند که بعد پاره کردنش آسان بشود، نقض این است، مثلا شل بشود، یکی چیزی که سست بشود، مراد از نقض این است و لذا مرحوم شیخ می گوید اگر یک چیزی خودش فی نفسه مشکل دارد دیگر به این لا تنقض صدق نمی کند، ایشان از این راه وارد شده و این مطلب را هم از مرحوم محقق خوانساری شارح دروس گرفته، چون مرحوم شیخ بحث را لفظی گرفته از کلمه لا تنقض و من توضیحات کافی را دادم چون تا حالا در حوزه های ما این متعارف است، من عرض کردم در میان اهل سنت به جای کلمه نقض، البته نقض شاید به کار برده شده ولی زوال به کار برده شده است، زوال با نقض فرق می کند، آن ها تعبیری که دارند الیقین لا یزال بالشک، تعبیری که ما داریم الیقین لا ینقض بالشک، این دو تا را با همدیگر فرق بگذارید که فعلا نمی خواهیم وارد بحثش بشویم چون بحث های خاص و مقدمات خودش را می خواهد و ما عرض کردیم چون بحث روایی استصحاب روشن نیست عمده ما به سیره عقلاست و به فهم عقلانی، عقلا هم در دائره محدودی استصحاب را در شبهات موضوعیه حجت می دانند و معیار شک در مقتضی هم طبق این تصور ما دنبال کلمه نقض نیستیم، معیار تصور این است که اگر یک چیزی در مرحله بقا خود بخود قابلیت بقا ندارد فی ذاته، یعنی قابلیت بقایش فی ذاته مشکوک است، این دیگر استصحاب در آن مشکل است مثل همان مثال معروف در یک بخاری نفتی شما نفت ریختید، فقط نمی توانید نفت شما به اندازه سه ساعت سوختن است یا پنج

ساعت، حالا رسیده به ساعت پنج نمی دانید بخاری روشن است یا نه، این خودش اصلا مشکل دارد، فی نفسه مشکل دارد، اگر بقا فی نفسه مشکل داشت اسم این شک در مقتضی است، اما اگر می دانید این بخاری پنج ساعت قابلیت دارد چهار ساعت گذشته نمی دانید کسی خاموشش کرد یا نه، دقت بکنید، این شک در رافع است، کسی بخاری را خاموش کرد یا خاموش نکرد این به نظر ما استصحاب موردش این است، این حرف مرحوم شیخ و بعد ها نائینی، البته از باب تذکر عرض میکنم مرحوم آقای بجنوردی هم در منتهی همین را قبول کردند، رای نائینی استادشان را قبول کردند لکن در دوره آخر که بعد هم در همین بحث استصحاب سکنه کردند رضوان الله تعالی علیه، برگشتند از رای استادشان، آنی که چاپ شده شک در مقتضی را حجت نمی دانستند، در بحث برگشتند موافق مثل صاحب کفایه شدند و مرحوم آقاضیا، استصحاب را مطلقا حجت دانستند شک در مقتضی و مانع، علی ای حال کیف ما کان و انصافا این مطلب در مانحن فیه هست، این در مانحن فیه اصلا قوی تر است چون در مانحن فیه شک در اصل حدوث است نه در بقا اصلا نمی دانیم این اعطا چه مقدار ملک درست کرد، خوب دقت بکنید، این از آن شک در مقتضی هم قوی تر است. پس اینی که در مثل کفایه، حاشیه صاحب کفایه آمده که این جا شک در مقتضی چرا شیخ گفته، انصافش به نظر من از او هم که ایشان گفت آقای خوئی جواب دادند، از آن هم که در حاشیه صاحب کفایه آمده از آن هم قوی تر است چون شک در مقتضی جایی است که ما شک می کنیم این قابلیت بقا دارد یا ندارد، ما اسم را شک در مقتضی گذاشتیم، اما اگر قابلیت بقا احراز شد آیا مزیل آمد یا نه این جا استصحاب حجت است، اسم این شک در رافع است یا در مزیل مثلا اما در باب معاطات حدوث محل کلام است نه بقا، این که پول را گذاشت و نان را برداشت این چه مقدار ملک ایجاد کرد این خودش محل کلام است، این اباحه تصرف درست کرد یا ملک، این از آن شک در مقتضی که مرحوم شیخ قائل به استصحاب نیست این از آن شبهه اش قوی تر است، اگر دقت بکنید شبهه این از آن هم قوی تر است.

پرسش: ملکیت می گویند

آیت الله مددی: خب می گویند، مرحوم شیخ چون عنوان ملک را گرفته، یعنی ایشان ملک را مفروغ عنه گرفته در لزوم، نه بحث لزوم نیست، بحث خود ملک محل اشکال است، آن هایی که اشکال کردند.

پاسخ پرسش: ایشان وقتی قبول می کند فارغ شده روی مبنای خودش، آن وقت روی این مبنا یعنی اشکال در حقیقت این است، بله به قول شما مثل این که آقای خوئی به ایشان اشکال کردند، اگر بگوییم ملک مفروغ عنه شد خود آن مفروغ عنه نیست، مخصوصا که ما در باب استصحاب چون می گویم تمام این تصوراتی که این چند تایی که الان اسم بردم روی حجیت استصحاب از نصوص و روایات است، ما در آن اشکال داشتیم و لذا اصلا نحوه این بحث کلا پیش ما عوض می شود.

به هر حال ایشان یک مطلبی هم این جا دارد که بعد می گوییم،

بعد فرمودند يدل على اللزوم مضافا الى ما ذكر عموم قوله (ص): الناس مسلطون على أموالهم

عرض کردیم کلمه عموم در این جا خیلی فنی نیست، سابقا هم از شیخ گذشت، این جا اصطلاحا اطلاق باید بگویند نه عموم و توضیحش را عرض کردیم، یک تفکری هست که اطلاق هم دو جور است مثل احل الله البيع داریم که این اطلاق شمولی است، این اطلاق شمولی را عام می گویند، یک اطلاق بدلی داریم، مثل قلد المجتهد این اطلاق بدلی است مثلا صدق العادل، لذا معروف این است که صدق العادل اطلاق شمولی است قلد المجتهد، مراد از قلد المجتهد این نیست که انسان هر مجتهدی را تقلید بکند، یک مجتهد را تقلید کرد وظیفه اش را دانست تمام شد و توضیحاتش هم باز عرض کردیم حق این است که اطلاق تقسیم به شمولی و بدلی نمی شود، این مطلب را هم کرارا توضیح دادیم لذا تعبیر به عموم از ایشان در این جا فی محله نیست چون اطلاق ناظر به خود طبیعت و ماهیت است به قول آقایان، به خود آن عنوان است، نظری به افراد ندارد، شمول و بدلیت نظرش روی افراد است، فرق اساسی اطلاق با عموم هم همین است، عموم با وضعش ناظر به افراد است، وقتی گفت اکرم العلما نظرش فرض کنید بیست تا عالم که در خارج است نظر به این افراد کل واحد منهم دارند اما اگر گفت

پرسش: وقتی شک کردیم دیگر عموم مطرح نیست

آیت الله مددی: حالا آن بحث دیگری است، آن بحث شکش باشد

و لذا خوب دقت بکنید ما اطلاق بدلی و اطلاق شمولی نداریم، اطلاق اطلاق است، شمولیت و بدلیت نظر روی افراد می کند، اطلاق اصلا نظر به افراد ندارد، احل الله البیع نظرش به ماهیت بیع و حقیقت بیع است، کاری به این ندارد حالا بیع صغیر است، بیع کبیر است، در خانه است، در بازار است، اصلا کاری به این افراد ندارد، ناظر به این هاست، این که در بعضی جاها اطلاق نتیجتا شمول است یا اطلاق بدلیت است این با قرائن خارجی است، ربطی به اطلاق ندارد. ربطی به بحث ندارد.

پرسش: اصل طبیعت هم اطلاق دارد

آیت الله مددی: اطلاق هم طبیعت است، بله عقلا یک ارتکازاتی دارند، خوب دقت بکنید، طبق این ارتکازات عقلا گاهی اوقات این عنوانی که به طبیعت خورده از قبیل عناوین صرف الوجود است آن جا بدلی می شود چون صرف الوجود به همان وجود اول محقق می شود و گاهی از قبیل وجود ساری است، آن عموم شمولی می شود، این شمولی و بدلی بودن با ارتکازات عقلایی است که این به نحو صرف الوجود اخذ شده یا به نحو وجود ساری اخذ شده است و کرارا هم عرض کردیم در این تقریراتی که من تا حالا از مرحوم استاد دیدم، شاید در درس هم شنیدم حالا یادم نمی آید، مرحوم آقای خوئی یعنی، زیاد این مطلب آمده، ایشان به جای این تعبیر صرف الوجود و وجود ساری تعبیر دارند الوجود المطلق و مطلق الوجود، این اصطلاح مطلق الوجود و وجود المطلق در کلمات مرحوم استاد همین صرف الوجود و وجود ساری است، اصطلاحا اگر شیء ماهیتی فقط دارای یک فرد است و فرد دوم ندارد بهش صرف الوجود می گویند، مثلا فرض کنید صدق العادل این از قبیل وجود ساری است یعنی اگر این آمد یک خبری داد شما تصدیق کن لذا اگر معارض هم بود هر دو باید تصدیق بشود، چون عرض کردیم عنوان عادل هست مثلا یکی آمد گفت در صحن باز است یکی آمد گفت در صحن بسته است، صدق العادل هر دو را می گیرد چون طبیعت خبر عادل است، تصدیق روی خبر عادل رفته است، این تصدیق از قبیل صرف الوجود نیست، از قبیل وجود ساری است، ده تا خبر هم بیاید صدق العادل اند اما مسئله ولایت یا ولایت فقیه یا حتی ولایت صغیر، ولایت در فهم عرفی از قبیل وجود ساری نیست، از قبیل صرف الوجود است، مثلا مسجد، مدرسه، چیزی که متولی

ندارد در شرف خرابی است اگر برای این متولی گذاشتند یا حاکم گذاشت یا خود فقیه متصدی شد دیگر معنا ندارد یک فقیه دیگر بگوید من هم ولیم، یکی دیگر هم بیاید بگوید من هم ولیم، آقایان غالباً تعبیر خاصی در بحث ولایت فقیه دارند، مرحوم نائینی و دیگران تعبیر خاصی در این جا دارند، ما عرض کردیم این نکته فنیست این است به نظر ما، ولایت چون ولایت اصولاً در عرف ما چه به نحو شخصی باشد مثل ولایت بر سفیه و مجنون و این ها، چه به نحو اجتماعی باشد مثل اداره جامعه و این ها، ولایت یک طبیعتی دارد، طبیعت ولایت این است، اگر در جایی نقصی بود آن نقص جبران بشود، اگر نقصی، کمبودی یا گاهی اوقات تعبیر کردیم حفره ای باشد آن حفره جبران بشود، پر بشود مثلاً مسجدی است که متولی ندارد خب این نقص است، متولی بر آن گذاشتند، دیگر این پر شد، پر شد دیگر جای ولی دوم نیست چون مورد ولایت وجود نقص است، این الان نقص ندارد، شبیه این تعبیر را مرحوم نائینی دارد لکن مراد بهتر به نظر ما این است طبیعت ولایت تعدد نمی گیرد، صرف الوجود نمی گیرد، این طبیعت ولایت است، قلد المجتهد هم از این قبیل است، شما جاهلید به عالم رجوع بکنید، به عالم رجوع کردید ولو اشتباه کرده باشد. حجیت است، بحث حجیت است، اگر واقع گرایی باشد بله.

پرسش: به نظر من حجت نیست

آیت الله مددی: اگر حجت نیست که هنوز نقص برقرار است

پرسش: امام گفته فردا اول ماه است، در حالی که من

آیت الله مددی: آن بحث اداره جامعه است، عرض کردم بحثی که در اول بود بحث این بود که رویت هلال روی یک معنای فردی حساب می شود و یک معنای اجتماعی، ببینید بعضی از اهل سنت می گویند اگر شما تنهایی ماه را دیدید ولو حاکم حکم نکرده همان را که دیدید عمل بکنید، این فتوای اصحاب ما این است ولو حاکم، البته خود حکم حاکم را هم اصحاب اشکال دارند اما اهل سنت می گویند بله شما می توانید، عده ایشان هم گفتند نمی توانید چون حاکم حکم کرده مطلب اجتماعی است ولو خودتان هم دیده باشید باید به طبق حکم حاکم، این هم دو.

سه: عده ای از اهل سنت، ما نداریم، عده ای از اهل سنت بین اول ماه رمضان و آخر ماه رمضان فرق گذاشتند، خب چه فرق می کند؟ اگر اول ماه رمضان ماه را دید روزه را بگیرد ولو حاکم گفته فردا اول ماه است، اما اگر آخر ماه رمضان ماه شوال را دید فردا را ماه شوال نمی تواند حساب بکند، چرا؟ فرقی این است که در ماه شوال نماز عید هست، نماز عید یک امر حکومتی است، امر فردی نیست، اگر نماز عید امر فردی بود می گفت بله در خانه اش نماز عید بخواند، روشن شد؟ این تفکرات و زیر بناهایش را خوب دقت بکنید، در یک روایت دارد که اعلم الناس اعلمهم باختلاف الناس، این اختلاف ها و زیر بنا ها کاملاً روشن باشد پس کلمه عموم قوله الناس مسلطون این در حقیقت اطلاق است، لکن ایشان اطلاق شمولی گرفته.

آن وقت ایشان به حدیث، ما دیروز نخواندیم و الان هم نمی خواهم بخوانم، فقط یک اشاره ای بکنم، ایشان دیروز به حدیث وجه تمسک به حدیث این است، وقتی که می آید پول را می گذارد و نان را بر می دارد پنج قدم هم می رود، نانوا می گوید برگردان، می گوید به یکی دیگر بفروشد، مرحوم شیخ می خواهد بگوید نه من که نان را برداشتم مالک شدم آن نمی تواند بگوید برگردان، الناس مسلطون علی اموالهم، این الناس مسلطون علی اموالهم در این مشتری فرض کرده در این کسی که نان گرفته، مالک می شود، حالا که مالک شد این سلطنت به قول ایشان عموم دارد یا به قول بنده اطلاق دارد لذا ایشان می گوید لا یخرج عن ملکته بغير اختیار، آن می آید نانوا بر می دارد، می گوید برگردان، می گوید نه الناس مسلطون علی اموالهم، این دیگر مال من است و مسلطم پس این لازم است، روشن شد؟ شیخ از این راه وارد شده است، اشکالی که در این جا پیش می آید از آن راه هم حساب می کند یعنی نانوا را که نان را گذاشت و برد نانوا مگر مسلط علی ماله نیست؟ آن هم مسلط علی ماله است،

پرسش: ملک را باز مفروغ گرفته است

آیت الله مددی: می دانم اما این جا همین مشکل دارد، ملک را مفروغ گرفته خیلی خب اما این ملک متزلزل باشد این جا را که دیگر مفروغ نگرفته است، لزومش مشکوک است، یعنی بگوید من مالک بودم روی ملکیت خودم نان را گذاشتم شما بردید، من هنوز مالکم بر می گردانم، بحث سر این است، ایشان شیخ از آن راه،

پرسش: همان است

آیت الله مددی: کدام یکی؟

پرسش: من نان را گذاشتم ولی هنوز مالکم،

آیت الله مددی: بحث معاطات است

پرسش: خلاف ظاهر است، رفع ید از ملکیت کرده است

آیت الله مددی: آنی که الان هست فقط اخذ است، پول را گذاشت و نان را برداشت.

پرسش: یعنی رفع ید از

آیت الله مددی: ببینید یک دفعه بحث این است که این همین عقد لفظی است، این بحث دیگری است، خود اعطا را می خواهیم حساب

بکنیم لذا ایشان می گوید این اشکال برداشته شد که غایت مدلول سلطنة الشخص علی ملکه، و لا نسلم ملکیتة له بعد رجوع مالک

الاصلی، مراد از مالک اصلی نانواست، خب آن اشکال در حقیقت این جاست که آن می گوید نانوا مسلط به این مال بود، چون مسلط

است تملیک شما کرد چون مسلط است بر می گرداند، آن این جور می فرماید، ایشان می گوید نه جوابش این است، می گوید حالا

که ملک من شد ملک مشتری شد دیگر نانوا نمی تواند برگردد،

پرسش: لزوم را پیش فرض گرفته بود. استقلال نمی شد

آیت الله مددی: حالا به هر حال، حالا آقای خوئی می گوید باید آخرش به استصحاب برگردد و إلا با خود الناس مسلطون نمی شود

درست کرد، بعد هم عرض کردیم مرحوم شیخ یک تفکری دارد و آن تفکرش این است که مثلا محقق هم در بعضی جاها از الشرائع

این را گفته، عرض کردیم این مطلب بوده که مثلا بزرگان این جور گفتند، آقایان می گویند کلام بزرگان برای ما حجیت ندارد

ولما ذکرنا تمسک المحقق رحمه الله - فی الشرائع - علی لزوم القرض بعد القبض بأن فائدة الملك السلطنة

ایشان می خواهد بگوید این که فائده ملک سلطنت است اشاره به همین، خب چه عرض کنم، به هر حال و بعد هم از علامه.

.....
به هر حال پس تمسک ایشان.

این جور روایات و این جور بحث ها، این ها نحوه بحثش در طول تاریخ مثلا فقه این جوری بوده: یک کاری که عده ای از قدما کردند اصولا ما حدیث را قبول نداریم، نه این حدیث بلکه کل روایت را قبول نداریم، لذا دلیل، دلیل لَبّی می شود حتی اگر الناس مسلطون علی اموالهم روایت صحیحی هم باشد قبول نمی کنیم، مبنای سید مرتضی است، لذا اگر حدیث را هم قبول بکنیم اجمالا الناس مسلطون، اطلاق ندارد، عموم ندارد، روشن شد؟

پرسش: قدر متیقن

آیت الله مددی: آهان قدر متیقن است، قدر متیقن این که انسان بر مالش مسلط است خب ثابت است جای بحث ندارد، اطلاق لفظی ندارد، من می خواهم کل تفکری که در ۱۴۰۰ سال مناقشات شده خدمتتان روشن بشود، یک بحث این است که اصولا ما چنین چیزی نداریم، اصلا خبر حجت نیست،

پرسش: مسلطون را از کجا می آورد اگر قبول ندارد؟

آیت الله مددی: عرف متشرعه، من بر مالم مسلطم، تسبیح مال من است مسلطم اما این که اگر شک کردیم در یک جا، رفتیم به نحو معاطات با آن بخواهم شک را درست بکنم نمی شود، این مقدار نداریم، آن چه که داریم تلقی و قبول اصحاب است، این مقدار تلقی اجمالا است، این یک راه است.

راه دوم راهی بود که خب عده دیگری بعد ها رفتند مخصوصا بعد از زمان علامه که این حدیث ضعیف السند است بهش عمل نمی کنیم، در راه دوم مناقشه شد که جبران، اصحاب بهش عمل کردند جابریّت، بر این اضافه شد به این که جابریّت کافی نیست کفایت نمی کند، دیگر معلوم شد چجوری بحث شد؟ طبق بحث، این راه دوم است

راه سوم راه همین است که عده ای از اصولی ها که حدیث اصلا اطلاق ندارد، معلوم نیست در مقام تشریع باشد به اطلاقش نه این

.....
که خبر باشد، این خبر الناس مسلطون علی اموالهم این معنایش این نیست که اطلاق داشته باشد ما موارد شک را بهش مراجعه می کنیم.

معنای اشکال چهارم این که الناس مسلطون علی اموالهم مثلاً شیخ گفت مسلطون علی اموالهم تسلط سلطنت مشروع، آقای خوئی فرمودند در آن جایی که آن عقد را شارع امضا کرده، هی شروع کردند به مناقشه در مدلول روایت. این مجموعه بحث هایی است که در طول تاریخ ما در امثال این روایات می شود، این روایات اصلاً در کتب قدما نیامده، اصولاً نحوه بحثی که ما داریم، من این ها را باز می کنم برای این که شما اضافه بر فکر کردن الان یواش یواش خودتان هم اختیار مبنا بکنید.

پرسش: استاد راه چهارم که آمدند مناقشه در مدلول کردند سند را چکار کردند؟ مسلم گرفتند؟

آیت الله مددی: یا شهرت یا گفتند قبول می کنیم چون علامه آورده مثلاً قبول می کنیم، روشن شد؟ و ما عرض کردیم انصاف قصه، بعدش هم مشکل دیگر این که الناس مسلطون علی اموالهم این را در مشتری نگاه بکنیم یا در نانوا نگاه بکنیم، در مشتری نگاه بکنیم یک جور نتیجه می دهد و در نانوا نگاه بکنیم نتیجه عکس می دهد، این مجموعه مناقشات است و ما عرض کردیم این حدیث اصلاً حدیث نیست، ثابت نیست که اصلاً حدیث باشد که دنبال سندش بگردیم و بحث جابریط مطرح بشود و جابریطی مطرح نیست إلی آخره لذا بیشتر می خورد به، بله کلمات محقق، ببینید کلمات محقق و کلمات علامه هست لکن این را ما می دانیم که در فقه شیعه بالخصوص بعد از این که شیخ طوسی فقه تفریعی را در قرن پنجم آورد خواهی نخواهی این سنخ بحث ها یعنی فقه تفریعی و بحث های فقهی به این نحو این ها بین اصحاب مطرح شد و لذا این ها از قرن پنج مطرح شد، در زمان علامه که قرن هشتم است یا مرحوم محقق که قرن هفتم است خواهی نخواهی دو قرن یا سه قرن بر این ها گذشته بود خیلی ارزش حجتی در شیعه ندارد، حالا نمی خواهیم خدای ناکرده اهانت بکنیم که اقوال این ها به درد نمی خورد، هم رجال و نحن رجال، این خیلی ارزش حجتی ندارد و معلوم هم نیست که خود این ها هم قائل به اصالت لزوم در ملک باشند به معنای قاعده

این دلیل دوم ایشان بود.

ومنه يظهر جواز التمسك،

سوم: بقوله (ع): لا يحل مال امرئ مسلم، ايشان امری دارد، مسلم ندارد

إلا عن طيب نفسه

طیبة نفس منه، این هم دارد، این هم تمسک، ببینید فرق بین این دو دلیل، این را هم برایتان ریشه یابی بکنیم، فرق بین دلیل دوم و سوم در دلیل، چون الان بحث ما در ملک و لزوم است، یعنی بحث بحث وضعی است، حکم وضعی است، فرق بحث این است که در دلیل دوم مسلطون این حکم وضعی است، لا يحل حکم تکلیفی است پس الناس مسلطون چون حکم وضعی است صراحت بیشتری در مانحن فیه دارد، چون ما می خواهیم لزوم را در بیاوریم، از اطلاق مسلطون لزوم را در می آوریم، اما وقتی گفت لا يحل یعنی لا يجوز، حکم تکلیفی است، یک حکم وضعی را می خواهیم از حکم تکلیفی در بیاوریم، این جا می خواهیم یک حکم وضعی و إلا لا يحل مثلا غذا نخورد، اما این که لازم است ملک لازم است این از لا يحل در نمی آید، و این یک سابقه طولانی باز خود این بحث در دنیای اسلام دارد که حکم ظاهرش تکلیفی باشد حکم وضعی را بخواهیم لذا خوب دقت بکنید

«حيث دل على انحصار سبب حل مال الغير أو جزء سببه في رضا المالك، فلا يحل، این لا يحل و بغير رضا. وتوهم تعلق الحل بمال الغير، یعنی این جا هم ايشان آمده آن مشتری را حساب کرده، این الان مال مشتری است، لا يحل تو نانوا نمی توانی دو مرتبه بگیری مگر با اجازه خودش

و توهم تعلق الحل بمال الغير، اگر این نان مال مشتری باشد

و كونه مال الغير بعد الرجوع، بعد از این که نانوا رجوع کرد أول الكلام، مدفوع بما تقدم

همان نکته ای که در حدیث سلطنت عرض کردیم، حالا عمده اش این است که ايشان نکته دیگری که می خواهد بگوید این است:

مع أن تعلق الحل بالمال يفيد العموم

این جا هم باز مرادش اطلاق است، عموم نیست، و مرادش از عموم این است که لا یحل انواع امور، یکی هم رجوع، دقت بکنید، اگر گفت لا یحل رجوع می شود حکم وضعی، چون لا یحل ظاهرش انواع تصرفات است مثلاً مال مردم را بخوری مال مردم را بپوشی، با مال مردم بازی بکنی، با توپ مردم، مثلاً، ایشان می خواهد بگوید تعلق الحل بالمال یفید العلوم بحیث یشمل التملک ایضاً، پس این هم یک مشکل دارد، هم کلمه عموم مشکل دارد چون که اطلاق است هم این که کلمه یحل شامل تملک هم بشود، خوب دقت بکنید، استظهار شیخ را دقت می کنید

پرسش: آن متعلق مفید عموم است

آیت الله مددی: باشد اما تملک منصرف است، لا یحل تصرفات است پس شمای نانوا بخواهی برگردید نان را از این مشتری بگیرید این تملک است، لا یحل این تملک، همچنان که شما نمی توانید نان او را بگیرید بخورید، نمی توانید نان او را بگیرید تلف بکنید، نمی توانید نان او را تملک بکنید، ایشان لا یحل را این جور می فهمد. خیلی خلاف ظاهر است، خلاف ظاهرش به نظرم واضح است، حالا ایشان فرمودند مع ان تعلق الحل بالمال یفید العلوم، هم اصطلاحش فنی نیست، یفید الاطلاق، یعنی نتمسک باطلاق حل التصرف، حل شامل تملک هم می شود، بحیث یشمل التملک ایضاً،

فلا یحل التصرف فیه یعنی نان را بخوری

و لا تملکه إلا بطیب نفس المالك که مشتری باشد

روشن شد نحوه استدلال به حدیث و روشن شد که مطلب خیلی پرت و پلائی است، اثبات چنین مطلبی انصافاً که خیلی بعید است، فوق العاده بعید است

پرسش: اگر ملک متزلزل قائل بشویم رجوع هم ممکن است، شیخ پیش فرض گرفته که ملکیت متزلزل نیست

آیت الله مددی: آهان، این اشکال دیگر هم همین است، یا به قول آقای خوئی باید برگردیم به استصحاب بقای ملک، مثلاً از آن راه، حالا همان بحث هایی را که تا حالا مطرح کردیم در این که انسان در مال دیگری تصرف نمی تواند بکند این اجمالاً درست است، این

.....

که جای بحث ندارد، می ماند دلیل لفظی، همان بحث ها، آیا خبر حجت است یا حجت نیست، آیا این خبر حجت است؟ این خبر الان در ذهن من در کتب عامه است، امروز یک مقدار مصادرش را نگاه کردم نشد استیعاب بکنم، به عنوان مال المومن حرام زیاد هم هست در بخاری و غیر بخاری اما به این عنوان من فکر می کنم در دیدم اما در مصادر ما نیست، در مصادر ما یکی در عوالی اللآلی آمده، یکی هم در تحف العقول آمده، در تحف العقول از پیغمبر لا یحل لمومن مال اخیه الا عن طیب نفس منه که به اصطلاح مرسل است، در مصادر ما این حدیث با این متن نیامده است، یعنی با سند معتبر نیست، این که این مطلب اجمالا درست است جای بحث نیست، پرسش: دلیل لفظی ندارد

آیت الله مددی: آهان، پس همان بحث هایی که عرض کردیم همه تکرار شد، مبانی اصحاب در قبول این جوری است، یا خبر را کلا قبول نمی کنند یا خبر را بر فرض قبول بکنند مثلاً با سند صحیح، آن وقت این دو تا مصدري که هست یکیش تحف العقول است، تحف العقول علی ما یقال در قرن چهارم نوشته شده اما اصلاً نه کتاب و اسم کتاب در مصادر ما نیست، مثلاً نجاشی اسم ابن ابی شعبه را نبرده، اسم کتاب را نبرده، اولین بار در قرن دهم اسم کتاب پیش ما آمده، سال های ۹۳۰، ۹۴۰، خود ایشان احتمالاً متوفای ۳۷۰، ۳۸۰ باشد، خود صاحب تحف العقول اما اسم این کتاب و اسم مولف اصولاً، مثلاً علامه حلی حتی نه اسم کتاب نه مولف، اصلاً نیاورده، نجاشی، شیخ، هیچ یک از این کتب اسم کتاب و مولف هم نیامده است.

پرسش: مال چه منطقه ای بود؟

آیت الله مددی: ایشان ظاهراً در حران بوده، چون آقایان نصیری ها که الان علوی های شام باشند، این هایی که در شام هستند این ها او را از خودشان می دانند، تحف العقول را از خودشان می دانند که ما اصطلاحاً نصیری به آن های می گویند، این در میان آنها بوده، حرانی بوده اما در میان آنها بوده اما عرض کردم ما از ایشان اطلاعات نداریم اما با مراجعه به کتاب، این که ایشان جز غلات منحرف مثل نصیری ها باشد خیلی بعید است،

پرسش: توثیق هم نشده

آیت الله مددی: اسم برده نشده که توثیق بشود یا نشود! اصلا اسم برده نشده حالا به توثیق برسد یا به تضعیف برسد.

پرسش: نجاشی از آن منطقه اصلا اسم می برد؟

آیت الله مددی: چرا نعمانی هست به نحو وصیت، خود نعمانی صاحب کتاب غیبت را می گوید اوصی الی فلان، کتابش را به نحو وصیت نقل می کند، به اصطلاح به نحو نامه، ارسال کتاب و این ها اصطلاحا اگر دور بوده یا نامه بوده، کتب الی یا قال فلان کتب الی، این طوری به این نحو نقل می کند، آثار ایشان کلا نقل نشده، عوالی اللالی هم که اول قرن دهم است، ۹۰۶ وفاتش است، اصولا ابتدای ما بر این دو متن، لذا مثل افرادی که قائل به جابریت اند می گویند اصلا جابریت هم مطرح نیست، اصلا این دو تا متن خیلی دیر پیش ما آمدند، اصلا جای جابریت نیست، قرن دهم آمدند، ما در قرن دهم فهمیدیم که اصحاب ما این، البته اگر ابن ابی شعبه به نظرم، اگر هم اجمالا یکمی بعضی خطای غلو در او بوده مثل نصیریه نبوده، به هر حال مثل نصیریه نیست، روشن شد؟ این هم راجع به این حدیث.

معلوم شد که حق در مقام این است که هر دو حدیث روشن نیست، حدیث الناس مسلطون علی اموالهم که فوق العاده مشکل دارد، حدیث لا یحل چون مضمونش هست اما این که بگوییم این به یک متنی برسد و بعد هم شامل این اطلاق که شامل تملک بشود انصافا خلاف ظاهر است جدا، این هم راجع به این قسمت.

دلیل چهارم و یمنکن الاستدلال ایضا بقوله تعالی لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، به این آیه مبارکه ایشان تمسک کردند به دو وجه لذا می شود چهارم و پنجم، یک دفعه إلا تكون تجارة عن تراض تمسک کردند، یک دفعه هم لا تاكلوا اموالکم، یعنی یک دفعه به مستثنی و یک دفعه به مستثنی منه، فردا إن شا الله

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين